

## خزاعی‌ها و نقش آنان در تشیع ایران رسول جعفریان

شمار زیادی از قبایل عربی به همراه فاتحان و با بعد از آن در قرن اول و دوم راهی ایران شدند و در شهرها و روستاهای مختلف ساکن شدند. اینان به تدریج رنگ و بوی ایرانی گرفتند اما مدتها طول کشید تا زبان عربی را کنار بگذارند. داستان این مهاجرت‌ها به قدری گسترده و با اهمیت است که می‌بایست در جای دیگری مورد بحث قرار گیرد.

افراد یاد شده انتسابات قبیله ای خود را تا قرن سوم و حتی چهارم و اندکی تا قرن پنجم و ششم حفظ کردند. این گروه‌ها به دلیل آن که از موقعیت اجتماعی بالا پی برخوردار بودند و به علاوه نظام خاندانی و طایفه‌ای داشتند، تا مدتها انسجام خود را حفظ کردند. با این همه بسته به شرایط هر شهر، گاه زبان عربی را تا چند قرن حفظ کردند و گاه تحت تأثیر شرایط محلی به تدریج زبان آنان به زبان تازه برآمده فارسی در پی تغییر کرد، زبانی که محصول تأثیر و تأثر میان زبان عربی و زبان پهلوی و سایر زبان‌ها و گویش‌های محلی بود.

در حوالی قرن چهارم و پنجم شمار کسانی که در نامشان انتساب به قبایل عربی مشهود باشد چندان زیاد نبود. دلیلش آن بود که هرچه زمان جلوتر می‌آمد به تدریج نسب و انتساب تغییر کرده و افراد برجسته در شهرهای ایران، به جای آن که به قبایل منسوب شوند معمولا به اسامی شهرها و روستاها منسوب می‌شدند. پیش از آن نسبت شهری برای عربها چندان شناخته شده و آشنا نبود اما و به تدریج بعد از اسلام، انتساب به شهرها در نواحی عربی هم کما بیش رواج یافت. برای نمونه زمانی که به نام افرادی که در کتاب السیاق (تألیف در قرن پنجم) آمده مراجعه می‌کنیم شمار منسوبین به قبایل عربی را اندک می‌یابیم. معنای این امر این نیست که افرادی که در آنجا هستند و به خصوص منسوب به خاندان‌های کهن عرب هستند اندک اند، بلکه این به دلیل تغییری است که در نوع انتساب پیش آمده است. طبعا بنای بر آن نیست که بگوییم عالمان این دوره همه عرب بوده‌اند؛ کاری که مؤلف کتاب «عروب العلماء» با گرایش ملی‌گرای عربی انجام داده است. روشن است که بسیاری عجم‌اند و بسا عجم‌های موالی که انتساب عربی هم دارند، اما به هر روی، قاعده این است که انتسابات قبیله ای تقریبا تا قرن سوم و احوانا چهارم باقی مانده و به تدریج رو به زوال رفته مگر برای خاندان‌های بسیار مشهور که عنوان تیمیمی یا خزاعی یا غیره برای آنان شاخص بوده و حتی تا به امروز هم آن انتسابات نام فامیل برخی از خانواده‌ها است. البته برای سادات علوی، انتسابات خاندانی به دلیل اهمیت آنان از هر جهت، همچنان برقرار بوده است.

نظام خاندانی ایرانی - عربی

هر قبیله عربی که به محیط تازه منتقل می‌شد، آداب و عادات و به خصوص گرایش‌های مذهبی خود را به همراه می‌آورد. قبایل تا زمانی که در عراق و حجاز یا یمن بودند گرایش‌های خاصی داشتند. برای نمونه طایفه عبدالقیس، ربیع، بجیله و برخی دیگر گرایش غالب شان تشیع بود. گرچه شاخه‌ها و تیره‌های سنی هم داشتند. یا برای نمونه، طایفه ای از اشعری‌ها که به قم مهاجرت کردند، از همان زمان اقامت در عراق شیعه بودند. تشیع چنان بر این تیره غلبه داشت و تا قرن‌ها بعد ادامه یافت که وقتی یکی از آنان در ری سنی شد، منابع سنی اوائل قرن سوم او را مؤمن آل فرعون خواندند.[1]

در واقع باید گفت یکی از قالب‌های اصلی که شیعه را حفظ کرده همین حرکت خاندانی است که تشیع را از دشوارهای بزرگی که در دوران اموی و عباسی بر سر راهش بوده نجات داده و به قرون بعدی رسانده است.

واقعیت آن است که تشیع به عنوان یک گرایش مذهبی نیرومند در میان قبایل عراقی در جمع‌های خاندانی، به راحتی مسیرش را در تاریخ حفظ کرده است. منهای سادات که اصل و اساس این حرکت هستند، خاندان‌های فراوانی داریم که در طول چند قرن اسامی آنها را سلسله وار می‌شناسیم. برای نمونه می‌توان به خاندان میثم تمار اشاره کرد که بیشتر در عراق ماندند.[2]

خاندان تیمیمی سبزواری که شرحی از چهره‌های برجسته آنان را طی دو سه قرن در مقدمه کتاب دعای یکی از چهره‌های این خاندان با نام ذ‌خیره الاخره (قم، انصاریان، 1375) آورده‌ایم.

شمار زیادی از خاندان بجیله علانق شیعی دارند. اما در قرن پنجم و ششم خاندان خزاعی و عجلی و حمدانی از خاندان‌های عرب اما ایرانی شده نیرومند در حفظ و حراست از مذهب تشیع در خطی میان نیشابور تا ری و قزوین بودند. در فهرست منتخب الدین نام چهار نفر از خاندان عجلی - که در اصل شاخه‌ای از قبیله شیعی عبدالقیس هستند - به عنوان علمای شیعه آمده است. در کتاب نقض هم از یکی از رجال بنی‌عجل که در قزوین و جزو امیران و ثروتمندان این شهر بوده یاد شده است. مرحوم ارموی در تعلیقات الفهرست به تفصیل در باره خاندان بنی‌عجل در قزوین سخن گفته است (الفهرست، ش 15، 32، 340، 366، و برای توضیحات ارموی بنگرید: صص 176 - 185). خاندان ابودلف عجلی هم که حاکمان کرج ابودلف بودند، علانق شیعی داشتند و شرح حال برخی از وابستگان به آنان در الفهرست و نقض و معالم العلماء آمده است.

درباره خاندان حمدانی‌ها هم مرحوم ارموی توضیحاتی را در کتاب الفهرست داده است. در آن کتاب شرح حال‌های شماره 29، 73، 90، 359 مربوط به حمدانی‌هاست و در صفحات 186 - 187 توضیحات مختصری از ارموی آمده است. خاندان دوریستی هم در طرشت تهران، یکی از خاندان‌های در اصل عرب بود که خود را از نسل حذیفه بن یمان معرفی می‌کرد.[3]

عالمانی هم از نسل مالک اشتر در قرن ششم در حوالی ری بودند که از آن جمله صارم الدین اسکندر خرقانی بود.[4]

به طور کلی باید گفت، محیط ایران به خصوص ری و خراسان قرن پنجم و ششم همچنان یک محیط خاندانی برای چهره‌های شاخص و ممتاز جامعه است. نگاهی به تاریخ بیهق می‌تواند نشان دهد که این تاریخ محلی چه بهایی برای خاندان‌های موجود در نواحی بیهق قائل است.

اما آنچه جلب توجه می‌کند ریشه‌های اصلی این خاندان‌هاست که اگر عرب هستند و مخصوصا از چهره‌های برگزیده صحابه، روی آنها دقت می‌شود. در تاریخ بیهق از خاندان مهلبیان از نسل ابوسفره مهلبی، خاندان ایرانی فولادوند (ص 93) خاندان حسان از نسل حسان بن ثابت شاعر پیامبر (ص 94)، خاندان حاکمیان و فندیان از نسل خزیمه ذوالشهادتین که خود مؤلف تاریخ بیهق از آنهاست (ص 101). حاتمیان از نسل ابوجعفر محمد بن حاتم .... از نسل اسامه بن زید هستند (ص 122). اما نسل بدیلیان (ص 135) که آنان هم در بیهق بودند، همین طایفه ای هستند که بحث ما در باره آنان است و از نسل بدیل بن ورقاء بن نوفل هستند.

قبیله خزاعه

خزاعه از قبایل عرب جنوبی و به روایت مشهور شاخه‌ای از اُزد است که پس از خرابی سد مأرب و خروج شمار زیادی از اعراب جنوب به سمت شمال، این جماعت نیز مهاجرت کردند. جماعتی از این مهاجرین، برخلاف دیگران، پس از آن که از آنان جدا شدند، در مکه اقامت گزیدند. کلبی، «خزاع» را به معنای «تخلف» گرفته و نامیده شدن آنان را هم به خزاعه با این تفسیر توجیه کرده است. (بنگرید به ماده «خزاع» در لسان العرب).

پیش از تسلط قریش در مکه، قبیله خزاعه بر این دیار حکومت می‌کرد و بر اساس آنچه مشهور است، قصب بن کلاب با کنار زدن خزاعه قریش را بر مکه حاکم کرد. با این حال در وقت ظهور اسلام، همچنان خزاعه از قبایل مهم عرب در مکه بوده و نام‌وی در تحولات صدر اسلام بسیار فراوان آمده است.

درباره این قبیله یک تک‌نگاری با نام قبیله خزاعه فی الجاهلیة و الاسلام از عبدالقادر فیاض حروفش (دمشق، دارالبشائر، 1417) نوشته شده که بیشتر تاریخ قرن اول این قبیله و شماری از شخصیت‌های شاعر و ادیب آن را مورد توجه قرار داده است. در این کتاب همچنین در باره طوایف داخلی قبیله خزاعه به تفصیل بحث شده و از کسانی از خزاعیان که از اصحاب رسول خدا(ص) بودند یاد شده است. اما مع الاسف به مهاجرت این طایفه به نقاط دیگر اسلام به خصوص ایران توجهی نشده است. درباره آمدن خزاعیان به ایران، تاریخ معینی نمی‌شناسیم اما می‌دانیم که شمار زیادی از آنان در اواخر قرن اول در خراسان بوده و در جریان قیام عباسیان - همان طور

که خواهد آمد - نقش فعال داشته‌اند. آنچه اکنون به اجمال باید بگویم این است که در زمان مورد بحث ما یعنی قرن پنجم و ششم به جز خاندان‌های متعلق به سادات، چند خاندان عرب شیعه در این زمان در خراسان ری هستند که یکی همین خزاعی و دیگری عجلی است که جماعتی از علما و فضلاء شیعه وابسته به این دو خاندان هستند. شاید مهم‌ترین سند ما برای حضور آنان در این دیار کتاب الفهرست منتجب الدین و برخی از آثار رجالی اسناد روایات و تواریخ محلی است.

پیمان خزاعه با بنی‌عبدالمطلب

خزاعه در زمان عبدالمطلب، پیمانی با او امضا کردند که سبب هماهنگی آنان با بنی‌هاشم در ادوار بعدی شد. بلافاصله باید این پرسش را مطرح کرد که آیا ممکن است از همان زمان، نوعی رقابت میان بنی‌هاشم و بنی‌امیه وجود داشته و خزاعه در این بین به دلیل رقابت پیشین خود با قریش، جانبدار بنی‌هاشم شده و به لحاظ سیاسی بنی‌هاشم و خزاعه از قریش جدا شده باشند؟

به هر روی در نقل‌های تاریخی آمده است که خزاعه به دنبال متحدی در میان خاندان‌های قریش می‌گشتند، و در این میان، کسی را بهتر از عبدالمطلب نیافتند. در آن وقت و رقاء - پدر بدیل بن ورقاء - این درخواست را از عبدالمطلب کرد. آنان به دارالدوله رفتند، عهده نوشتند و آن را در کعبه آویختند. اخباری‌های عرب متن این حلف را هم نقل کرده‌اند. [5] عبدالمطلب به همین مناسبت شعری سرود و به فرزندانش توصیه کرد این حلف را پاس بدارند. وصی او فرزندش زبیر بود و او به ابوطالب وصیت کرد و او هم به عباس. [6]

اگر از غزه بنی‌المصطلق (سال پنجم) که یکی از تیره‌های خزاعه با رهبری حارث بن ابی‌ضرار خزاعی که در آن علیه رسول الله (ص) شرکت کرد بگذریم، از حدیبیه به این سو و شاید با زمین‌های قبلی، خزاعه به همپیمانی با حضرت محمد (ص) و به عبارتی بنی‌عبدالمطلب پای بند ماندند. به همین دلیل بود که در صلحنامه حدیبیه چنین مقرر شد: هر قبیله‌ای که بخواهد می‌تواند با محمد (ص) و در حلف او باشد و هر قبیله‌ای که خواست می‌تواند با سایر قریش که آن زمان معاندینی مانند بنی‌امیه و بنی‌مخزوم بودند، متحد شود. خزاعه قاعدتا بر اساس همان پیمان گذشته با عبدالمطلب، با محمد (ص) پیمان بست و دشمنان آنان که بنی‌بکر بودند، با قریش همپیمان شدند.

البته باید ماجرای بنی‌المصطلق را که در سال پنجم جنگی با مسلمانان کردند یک استثناء بدانیم. با این حال جالب است بدانیم که رسول خدا (ص) پس از خاتمه غزه بنی‌المصطلق با جویریة دختر حارث بن ابی‌ضرار ازدواج کرد که این هم باید در استواری روابط بعدی مؤثر بوده باشد. زیرا بلافاصله پس از این ازدواج، مسلمانان دیگر اسرای خود را هم آزاد کردند. در این وقت بود که خزاعه، مسلمان و کافرشان متمایل به رسول خدا (ص) و علیه قریش بودند؛ و کانت خزاعة مسلما و مشرکها میملون الی النبی (ص) علی قریش. [7]

سروری خزاعه را در این وقت بدیل بن ورقاء داشت که پس از نقض عهد حدیبیه، از سوی قریش به مدینه رفت و از این که بنی‌بکر با کمک قریش بر سر خزاعه ریخته آنان را کشتند، گلایه کرد. در شعری که عمرو بن سالم خزاعی نزد حضرت سرود، گفت: قریش با شما خلف وعده کردند و در حالی که ما در رکوع و سجود بودیم ما را کشتند. [8]

ان قریشا اخلفوک الموعدا / و نقضوا میثاقک المؤکدا / هم بیتونا بالوتیر هجدا / و قتلونا رکعا و سجدا.

بیت اخیر و نکات دیگر موجود در ابیاتی از این شعر که در آنها کلمه «رسول الله» آمده است، نشان می‌دهد که این زمان، دست کم تعدادی از خزاعیان مسلمان بودند. نبرد صورت گرفته میان بنی‌بکر و خزاعه بود که در حدیبیه اولی در عهد قریش و دومی در عهد با رسول خدا (ص) وارد شد. در نبردی که میان دو طرف در گرفت، شماری از قریش مانند صفوان بن امیه و عکرمه بن ابی‌جهل از بنی‌بکر دفاع کردند و به دنبال آن نقض عهد حدیبیه پیش آمد و به فتح مکه منجر شد.

بدیل بن ورقاء که رهبری خزاعه را داشت این زمان بیش از 90 سال سن داشت. بدیل چندین موقعیت بالایی داشت که رسول خدا (ص) به وی نامه نوشت و از او دعوت کرد تا اسلام را بپذیرد. این نامه در این خاندان بود و وی به فرزندانش توصیه کرد: یا بنی! هذا کتاب رسول الله (ص) فاستوصوا به فلن تزالوا بخیر مادام فیکم. [9] در این که وی پیش از فتح مکه ایمان آورده است یا بعد از آن اختلاف است.

پس از رحلت پیامبر (ص) خزاعیان به مانند دیگر قبایل در فتوحات شرکت کردند و بنا به آنچه در منابع کهن آمده است، عبدالله بن بدیل بن ورقاء فرمانده نیروهای فاتح شهرهای همدان و اصفهان در سال 23 بوده است. [10] آنچه هست در میان علمای اصفهان نام شماری از خزاعیان به چشم می‌خورد که فهرست آنان را می‌توان در کتاب ذکر اخبار اصفهان ابونعیم اصفهانی یافت. این نشان از آن دارد که جماعتی از خزاعه در این شهر ماندگار شده‌اند.

خزاعه و همراهی با امام علی (ع) در صفین

خزاعه از رقبای قریش و با بنی‌هاشم متحد بودند. در جریان شورش بر عثمان، جمعیتی قریب 600 نفر از مصر به عنوان اعتراض به سوی مدینه حرکت کرد که چهار پرچم داشتند و هر پرچم دست کسی بود اما فرماندهی آنان را عمرو بن بدیل بن ورقاء و شخصی با نام عبدالرحمن بن عدیس تجیبی داشتند. [11] پس از بیعت با امام علی (ع) خزاعیان در کنار ایشان ماندند و در جنگ جمل و صفین با طایفه خود از آن حضرت دفاع کردند. این اقدام آنان، نشانگر دشمنی آنان با قریش و همراهیشان با بنی‌هاشم است. این خود به خود زمینه تشیع را در این خاندان فراهم کرده است. حضور آنان در کنار امام علی (ع) در تاریخ چندان واضح است که کحاله می‌نویسد: و حاربت خزاعة مع علی بن ابی طالب سنة 37. [12]

اما شماری از رهبران خزاعه از صحابه رسول (ص) که در جمل و صفین بودند، عبارتند از:

عمرو بن حمق خزاعی: عمرو در جنگ جمل فرمانده پیاده نظام «خیل خزاعه» و افسار بمن بود. [13] حماسه‌های وی در صفین در منابع آمده است. [14] عمرو بن حمق فرمانده خزاعیانی هم بود که در صفین بودند. [15] این نشان می‌دهد که جماعتی از آنان در صفین بوده‌اند. عبارت نقل شده در مورد دیگر در صفین این است: و معه من خزاعة عدد حسن. [16] محمد بن حبیب می‌گوید که عمرو شیعه بود و معاویه او را کشت و سرش را جدا کرد و در بازار گرداند. [17] این اولین سری بود که در دوره اسلام، بر سر نیزه رفت (کان رأسه اول رأس نصب فی الاسلام). ابن حزم می‌گوید: او مردم را بر ضد عثمان تحریک کرد «و کان من شیعة علی». [18]

سلیمان بن سردین چون خزاعی: وی فرمانده پیاده نظام سمت چپ میدان نبرد در صفین بوده است (وقعة صفین، ص 205)

عبدالله بن بدیل بن ورقاء خزاعی (فاتح اصفهان و همدان در سال 23) [19] که در جمل [20] و صفین حضور داشت، عبدالله بن بدیل بعد از جمله به عایشه گفت: آیا سخن پیامبر (ص) را به خاطر نداری که فرمود: علی مع الحق و الحق مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض [21] از وی جملا تی از وی نقل شده که در وقعة صفین ص 101 و موارد دیگر آمده است. وی فرمانده پیاده نظام در صفین بوده است (ص 205، و بنگرید: 208). شعبی روایت جالبی از شهادت و شجاعت وی در صفین دارد (ص 245). زمانی که عبدالله بن بدیل بن ورقاء به دست سپاه معاویه به شهادت رسید عبدالله بن عامر که در گذشته عقد اخوتی با عبدالله داشت عما مه را از سرش برداشت و روی صورت او انداخت. معاویه گفت: بردار. عبدالله گفت بر نمی‌دارم و او را مثل کبک بردار. معاویه گفت: بردار مثل نمی‌کنم و او را به تو می‌بخشم (معلوم می‌شود دیگران را مثل می‌کردند). بعد معاویه با ابراز خوشحالی از این که کیش قوم یعنی قدرتمند سپاه امام را کشته اظهار خوشحالی کرد و نکته مهمی را در ارتباط با تشیع خزاعه گفت: مع ان نساء خزاعة لو قدرت علی ان تقاتلنی فضلا عن رجالها فلعنت مردان خزاعه که هیچ، اگر زنان خزاعه هم قدرت جنگ با من داشتند چنین می‌کردند. [22]

ابوشریح خزاعی (خویدلین عمرو) هم در وصف امام علی چنین سروده است: [23]

و هو الذی بفقہه یؤدونا عن فقم الفتنة ان تریدنا

اشاره به حضور سلیمان بن سرد خزاعی در صفین کردیم. مهم تر از آن فرماندهی چهارهزار نفر از نوایب در واقعه عین‌الورده و نبرد وی با سپاهیان شام و شهادت اوست. در باره وی گفتنی است که نامش بسار بود و رسول خدا (ص) که طبق معمول نام‌های بد را عوض می‌کرد، نام وی را به سلیمان تغییر داد.

5. محمد بن بدیل بن ورقاء خزاعی هم در جنگ جمل بود. [24] او و برادرش عبدالله در صفین شهید شدند. طوسی می‌افزاید که هر دو نمایندگان رسول خدا (ص) به

سوي مردم يمن بودند.[25]

نقش فعال خزاعه در جنبش عباسيان

مروري روي رجال برجسته دولت عباسي نشان مي‌دهد که خزاعيان و موالي خزاعه که فرقي با اصل قبیله ندارند نقش مهمي در روي کار آوردن عباسيان داشتند. علت آن جز این نبود که اینان از بني‌هاشم بودند و خزاعيان همیمان با بني‌هاشم بودند. سلیمان بن کثیر خزاعي در رأس شورشيان خراسان بود که مردم را به بني‌هاشم دعوت کرد.[26] نویسنده شيعي کتاب اخبار الدولة العباسيه چهره‌هاي زيادي از این قبیله را در صفوف سپاهيان ابومسلم مي‌شناساند[27] و در جايي به صراحت آمده است: و كان اول من وافي ابامسلم رجال خزاعه لقريهم منه، فانضم اليه منهم خمسة و عشرون، و من طي ستة رجال و من تميم اثنا عشر رجلا.[28] شروع قيام خراسان بر ضد امويان توسط سلیمان بن کثیر خزاعي بود که فعاليت خود را در سال 111 آغاز کرد. بعدها بکیرين ماهان به صحنه آمد و همو بود که وقت مرگ ابوسلمه خلال را جانشين خود کرد.[29]

نصرين سيار هم در خراسان در طرح حمله به حاميان عباسي، نخستين مکاني را که شايسته حمله دید محل خزاعه بود.[30]

این کتاب به عنوان یک منبع شاخص کاملاً نشانگر آن است که خزاعيان در صفوف اصلي جنبش عباسيان به عنوان یک جنبش‌هاشمي و شيعي در آن برهه، بوده‌اند. مروري بر شخصيت‌هاي برجسته در دولت عباسي نشان مي‌دهد که خزاعيان جایگاه ویژه اي در این دولت داشته‌اند و دست کم تا یک صد سال بعد مناصب مهمي را به خود اختصاص داده بودند.

به این امر توجه داشته باشيم که پاهريان خراسان از موالي خزاعه بودند و این نشان از همراهي آنان با عباسيان از زمان انقلاب عباسي در خراسان دارد.

خاندان دعبل بن علي خزاعي

از خزاعيان شاخه‌هاي مختلفی در نواحی عراق و ايران بوده است. برای نمونه وقتي سخن از دعبل بن علي (148-246) به میان مي‌آید که یک شاعر شيعه است با توجه به نسب وي، مي‌توان یک شاخه از این خاندان را که به عبدالله بن بدیل (شهيد در صفين) مي‌رسد، شناخت. نجاشي (ص 161) دعبل را چنین مي‌شنا ساند: دعبل بن علي بن رزين بن عثمان بن عبدالرحمن بن عبدالله بن بدیل بن ورقاء (نجاشي: 161).

زمانی که در سال 173 عباس بن جعفر خزاعي از سوي هارون الرشيد برای سه سال به حکومت خراسان رسید، دعبل را به حکومت شهر سمنجان منصوب کرد.[31] علي بن علي بن رزين هم از علما برجسته و از شاگردان زبده امام رضا بوده است. نجاشي در باره اش گوید: له کتاب کبير عن الرضا.[32] طوسي هم در رجال[33] از او یاد کرده است.

اسماعيل بن علي بن علي راوي اخبار شيعي برادرزاده همین دعبل است که در بشارة المصطفي (158، 201، 192) چندین روایت از او نقل شده است. نام و نسب این اسماعيل به این شرح در نجاشي (ص 32) آمده است که نشان از ادا مه و استمرار تشيع در این خاندان دارد: اسماعيل بن علي بن رزين بن عثمان بن عبدالرحمن بن عبدالله بن بدیل بن ورقاء خزاعي... له کتاب تاريخ الاثمة.

در این دوره از عالم ديگري از خاندان خزاعه یاد شده است که اربلي به نقل از ابن خشاب، او را عبدالرحمان بن نجبه خزاعي خوانده و در باره وي نوشته است: و كان عارقا بامر اهل البيت. مورد بحث وي اشعار امام حسين(ع) است.[34]

بدیلیان بیهق

نویسنده تاريخ بیهق ضمن شمارش خاندان‌هاي معروف نواحی بیهق از خاندان بدیلیان یاد کرده که با توجه به اسامي آنها ظاهراً با شاخه اي که ابوالفتوح خزاعي از آنهاست ارتباطی ندارد. نویسنده تاريخ بیهق (ص 135) مي‌نویسد: «از فرزندان بدیل بن ورقاء خزاعي اند و اجداد پدرم شمس الاسلام از سوي والده، از آن جماعتند و ایشان فضلا و صلحا و علما بوده‌اند. و بدیلیان اسفراين نه از این رهط اند بلکه ایشان از اولاد بدیل بن محمد بن اسد حرشي اسفراينی‌اند». سپس شماری از نسل بدیلیان يعني اقوام مادري پدرش را که از نسل بدیل بن ورقاء هستند، برشمرده است.

خاندان خزاعي نیشابور و ري

خاندان مورد نظر ما که ابوالفتوح مفسر پارس زبان از آنهاست، ما از نسل خزاعيان، بدیلیانی هستند که در نیشابور و ري می‌زیستند. این که چه زمانی آمده‌اند و کی از نیشابور به ري عزیمت کرده در آنجا مسکن گزیده‌اند آگاهی روشني نداریم. اما مهم آن است که بدانیم سلسله نسب اینان تا بدیل بن ورقاء صحابي رسول الله(ص) چگونه است.

در واقع، رشته نسب ما در انتها به ابوالفتوح رازي خزاعي باز می‌گردد. ما او را به عنوان یکی از زبندگان خزاعيان ري می‌شناسیم و می‌بایست از وي به نسل گذشته او و حواشي آن برسیم.

علامه قزوینی در خاتمة الطبع در شرح حال ابوالفتوح با اشاره به این که حاجي نوري در مستدرک (ج 3، ص 487) ابوالفتوح را از نسل «عبدالله» بن بدیل بن ورقاء می‌داند، آن را خطا شمرده و گوید: بدون شک این فقره از مرحوم محدث نوري با آن تتبع فوق العاده که از او معهود است فقط ناشی از طغیان قلم است که ما بین دو برادر خلط و یکی را به ديگري اشتباه نموده است.[35]

سپس علامه قزوینی با استفاده از شرح حال یکی از خزاعيان که در لسان المیزان آمده کوشیده است تا نسب وي را آشکار کند. در این شرح حال که نسب عبدالرحمن برادر جد ابوالفتوح چنین آمده است: عبدالرحمان بن احمد بن الحسين بن احمد بن ابراهيم بن الفضل بن شجاع بن هاشم.[36] آنچه در این سلسله ناقص است وصل کردن هاشم با بدیل بن ورقاء است. مرحوم قزوینی نامی را که در این میان نهاده، نام نافع فرزند بدیل بن ورقاء است. این در حالی است که مرحوم محدث نوري نام «عبدالله» را در اینجا نهاده بود.

اما چرا قزوینی با آن مخالفت کرده و آن را طغیان قلم نامیده است؟ دلیل آن این است که ابوالفتوح رازي در یک مورد با ذکر نام نافع بن بدیل او را از پدران خود بر شمرده است. این موارد را عسکر حقوقي در کتاب تحقيق در تفسير ابوالفتوح رازي (ج 1، ص 124 - 126 چاپ کنگره ابوالفتوح) آورده است. در جايي در باره شهداي بترمعه نويسد: «... و نافع بن بدیل بن ورقاء الخزاعي و این مرد از پدران ماست». مرحوم قزوینی با اشاره به این نص، نافع بن بدیل را جد اعلاي ابوالفتوح می‌داند.[37] شبیه همین مطالب را عسکر حقوقي و اخيرا محمد قنبري تکرار کرده‌اند[38] «شجره‌اي که در منبع اخير آمده، اشکال ديگري هم دارد که ابوسعید محمد را با ابومحمد عبدالرحمن که برادرند عموزاده دانسته و پدر نخستین را ابوالفتح (بدون اسم) و پدر عبدالرحمن را ابوبکر احمد دانسته که خطاست. در واقع هم ابوسعید محمد و هم عبدالرحمن، فرزندان احمد بن الحسين بن احمد بن ابراهيم... هستند که خواهد آمد. این هر دو برادر، لقب مفید داشته‌اند و البته شهرت عبدالرحمان بسیار بیشتر بوده و شرح حال هر دو در فهرست منتخب الدين هست.

اما نسبت به جد اعلاي آنان که فرزند بدیل بن ورقاء است، واقعیت آن است که نظر قزوینی هم در باب این که جد ابوالفتوح، نافع بن بدیل بن ورقاء باشد، نادرست است. در واقع، اگر سلسله نسب «عبدالرحمان بن احمد» برادر جد ابوالفتوح که در لسان المیزان آمده از روي منبع لسان المیزان دنبال می‌شد روشن می‌گشت که مرحوم قزوینی نمی‌بایست نام «نافع» را میان نام‌هاشم و بدیل قرار می‌داد.

منبع لسان المیزان چیزی جز کتاب تاريخ الاسلام ذهبي نیست و منبع تاريخ الاسلام ذهبي هم کتاب طبقات الاماميه ابن ابي طي است که او هم اصل خبر خود را به احتمال فراوان از ابن شهر آشوب گرفته است.

نام و نسب عبدالرحمن عموزاده جد ابوالفتوح در متن بشار عواد (ج 10، ص 545 ش 146) چنین آمده است:

عبدالرحمان بن احمد بن الحسين بن احمد بن ابراهيم بن الفضل بن شجاع بن هاشم بن عبدالله بن عبدالرحمن بن بديل بن ورقاء بن نوفل، ابو محمد الخزاعي النيسابوري الشيبعي، نزيل الري.

ذهبي تاريخ درگذشت او را سال 485 نوشته است.

اما جد ابوالفتوح ما يعني ابوسعيد محمد که عبدالرحمن پيشگفته برادر اوست، چنين است:

الشيخ المفيد ابوسعيد محمد بن احمد بن الحسين بن احمد بن ابراهيم بن الفضل بن شجاع بن هاشم الخزاعي النيسابوري (مؤلف كتاب الاربعين عن الاربعين في فضائل امير المؤمنين(ع) (الفهرست منتخب الدين ص 30). منتخب الدين در ص 102 ش 361 شرح از او ياد کرده اما نسب او را به اين تفصيل نياورده است. فهرست آثارش را آورده و ميگويد که اين فهرست را از طريق سبط او يعني هامين ابوالفتوح ما به دست آورده است.

ابومحمد عبدالرحمن و ابوسعيد محمد دو برادر و فرزند احمد بن حسين بن احمد بن ... هستند.

در اين صورت بر اساس سندي که از کتاب ابن ابی طی در اختيار داريم، ابوالفتوح ما که فرزند علي و او پسر هامين ابوسعيد محمد است، از نسل عبدالرحمن بن بديل بن ورقاء است نه از نسل نافع يا عبدالله پسران بديل بن ورقاء.

اما اين که چرا ابوالفتوح در عبارت پيشگفته، گفته است که نافع از پدران ماست، به راحتي قابل توجه است. نافع از شهداي عصر رسول(ص) است و ابوالفتوح که به اين امر افتخار ميکند، او را از پدران خود خوانده، يعني از اجدادي که در خاندانش هستند. درست همان طور که علما به صراحت گفته اند که ابراهيم عمويش را پدر ناميده است. عبارت اينجا، حتي از آن هم بيشتر قابل تأويل است.

خزاعيان: نيشابوري يا رازي

مرحوم قزويني در همان شرح حال ابوالفتوح، به درستي نوشته است که خزاعيان مورد نظر ما به بديليان مشهور نبوده اند و اين لقب شاخه ديگري از هامين خاندان بوده که نويستنده تاريخ بيهق از آنان ياد کرده است.

از آنچه از فهرست منتخب الدين و خزاعيها قرن پنجم و ششم به دست ميآيد مَسْ كُن اصلي اين جماعت نيشابور بوده و رازي لقب دوم آنان است. بنا بر اين مي توان گفت که محل زندگي آنان نيشابور بوده و در اين اواخر، قرن چهارم يا پنجم، به تدريج به سمت ري آمده اند.

انگيزه آمدن آنان هم به ري مي تواند قوت تشيع در اين شهر و مرکزيت فرهنگي و علمي آن باشد. به هر روي اين خاندان براي تشيع احساس مسؤليت مي کرده و با توجه به مرکزيت ري، بهتر مي توانسته است براي تشيع و تبليغ آن تلاش کند.

بايد توجه داشت که چهره هاي اين خاندان که از علما بود معمولاً براي تحصيل علم به خصوص دانش حديث به بسياري از شهرها سفر مي کردند. در باره عبدالرحمن بن احمد آمده است: سمع بيغداد.. و رحل الي الشام و الحجاز و خراسان.[39]

قزويني هوشيارانه در باره سکونت خزاعيان در نواحي نيشابور نوشته است:

و مخفي نمايند که از اولاد بديل بن ورقاء خزاعي مذکور، عده کثيري از خاندانهاي عربي الاصل که بعدها به طول اقامت در ياران و خلطه و آميزش با ايرانيان، به کلي ايراني و زبانشان فارسي شد، در قديم الايام از جزيره العرب به ايران مهاجرت کرده و در نقاط شمالي ايران در نواحي نيشابور و سبزوار و ري و غيره سکنا گزيده اند.[40]

وي همانجا ميگويد که از اين خاندان بلند، قديمي ترين کسي را که مي شناسيم جد پدر ابوالفتوح ابوبکر احمد است که منتخب الدين او را از شاگردان سيد مرتضي و سيد رضي و شيخ طوسي مي داند و نوشته هايي هم دارد. منتخب الدين ميگويد که اخبار وي را از طريق ابوالفتوح به دست آورده است. وي برادري هم با نام ابوالفتح محسن داشته است که منتخب الدين شرح حال او را هم آورده است. اما از بالاتر از آنها آگاهي نداريم و نمي دانيم عالم بوده اند يا نه.[41]

چنين خانداني که اينچنين به تشيع علاقمند بوده و فرزندشان شاگرد علمي درجه اول شيعه در بغداد بوده، نمي توانند اداري عادي و غير تحصيل کرده باشند. دست کم در بادي امر چنين به نظر مي آيد. بسا بعدها شاهدي بر اين امر به دست آيد.

نام تعدادي از خزاعيان عالم و واعظ اين دوره را در فهرست منتخب الدين مي توان يافت که برخي پيش از ابوالفتوح و کساني از نسل پس از وي از جمله برادر زاده او « ابوسعيد احمد بن محمد بن احمد» است که منتخب الدين او را «ابن اخي الشيخ الامام جمال الدين ابوالفتوح» معرفي کرده است.[42]

تنها به اجمال اشاره کنم که تا به امروز بخشي از عربهاي خراسان را به نام عرب خزاعي مي شناسيم که بي گمان از نسل همان خزاعه معروف است.

خزاعه در عراق و لبنان

بخش بزرگي از طوايف خزاعه در قرون بعد در عراق مستقر شدند و چنان که مي دانيم اين جماعت در جنوب عراق به صورت عشائري زندگي کرده و شيعه بودند. اين گروه را خزاعل و منسوب به آنان را خزعلي مي خوانند. به نقل منابع نسب شناسي، خزعل نوعي تحريف در کلامه خزاعه است و به هر روي ريشه خزاعل که در ديوانه عراق ساکن هستند و شمار فراواني در حاشيه فرات زندگي مي کنند از همان قبيله خزاعه قحطاني است. نيز گفته شده است که نسب معظم اين گروه به دعبل بن سلمان بن مسرود(کذا!) خزاعي مي رسد[43] کحاله نوشته است که اصل اينان از خزاعه و جدشان علي بن دعبل خزاعي است و نسب او به سليمان بن سرد خزاعي مي رسد. وي مي افزايد اينان نخستين عشائري بودند که در جنوب عراق ساکن شدند[44] همو به نقل از منبعي ديگر[45] افزوده است که اينان دختران خود را تنها به کسي از خزعليها يا از علويها مي دهند و حتي اگر بزرگترين افراد از کوچکترين دخترانشان خواستگاري کنند دختر به او نمي دهند. جماعت اينان پس از آن که حکومت عثماني حسن پاشا - که از هامين گروه بود - را به حکومت بغداد گماشت در اطراف فرات پراکنده و مستقر شدند.[46]

در حال حاضر هم قبيله خزاعه يکي از قبائل بسيار مهم عراق است که نقش تعيين کننده در سرنوشت سياسي اين کشور مي تواند داشته باشد. بر اساس اخبار درج شده در سايتها، در مورخه 2005/10/4 رؤساي قبيله خزاعه با ابراهيم الجعفري نخست وزير عراق ديدار داشتند.

جماعتي از خزاعه از عراق به ايران آمدند و در شهرهاي جنوبي پراکنده شدند. اينان به جز خزاعه اي هستند که در قرن اول و دوم پس از فتوحات در شهرهاي مرکزي ايران و خراسان ساکن شده اند.

گفتني است شهري در فلسطين با نام خزاعه وجود دارد که بر اساس آنچه گفته شده است، شعيه اي از خزاعه در آن اسکان يافته و لذا به اين نام ناميده شده است. اين شهرک در بيرون خان يونس شرقي قرار دارد و اخبار مربوط به آن را در سايتهاي فلسطيني فراوان مي توان ملاحظه کرد.

خزاعه در بعلبک

جماعتي از خزاعه به بعلبک رفته و تشيع را در آنجا گسترش دادند. از آن جمله آل حرفوش هستند که به نوشته نويستنده تاريخ بعلبک نسب آنان به حرفوش خزاعي قحطاني مي رسد که در اصل از خزاعه عراق هستند. حکومت در بقاع لبنان و بعلبک براي سه قرن متوالي در اختيار آل حرفوش بوده است. يک نقل حکايت از آن دارد که حرفوش خزاعي يکي از فرماندهان فتوحات بوده است که ابوعبيده جراح وي را فرمانده فتح بعلبک کرده و نسل وي در آن ناحيه مانده و از امراي آن ديار شده اند.[47]

اما روشن است که اين حرفوش مربوط به زمان ابوعبيده جراح نبوده و به دوره هاي متأخر باز مي گردد. اما ترديدي نيست که ميان آل حرفوش خزاعي با خزاعه عراق پيوني استوار بوده است. نويستنده کتاب قبيله خزاعه في الجاهلية و الاسلام - که خود حرفوشي است - از پدرش که نسابه بوده نقل مي کند که او آل حرفوش را از خزاعه مي دانسته است (همان، ص 130). جماعت ياد شده سالها با دولت عثماني درگير بودند و بارها و بارها مورد فشار و حمله آنان قرار گرفتند. به نظر مي رسد که يکي از کليدهاي اصلي تشيع لبنان را بايد در ميان هامين آل حرفوش خزاعي جستجو کرد.

نزاع دولت عثمانی با خزاعه عراق هم بسیار طولانی بوده و یکی از محلات اصلی استقرار خزاعه در حله بوده است. بنابراین تشیع حله هم به نوعی با تشیع خزاعه در پیوند با یکدیگر است. شرحی طولانی از درگیریهای دولت عثمانی را با خزاعه در حله و نواحی آن نویسنده کتاب قبيلة خزاعة في الجاهلية و الاسلام (صص 131 - 134) آورده است. نویسنده یاد شده اشاره ای به مهاجرت‌های خزاعه به ایران ندارد.

- [1]. طبقات المحدثین باصیهان، ج 2، ص 34
- [2]. در باره چهره‌های برجسته این خاندان که دست کم تا قرن سوم در زمره علما و محدثان شیعه بودند بنگرید به: میراث مکتوب شیعه، ص 68، مدخل 1. گفتنی است که این خاندان از موالی طایفه شیعی بنی‌اسد بودند
- [3]. نقض، ص 198.
- [4]. الفهرست منتخب الدین، ص 36
- [5]. تفصیل این خبر را بنگرید در: انساب الاشراف 72/1.
- [6]. بنگرید: قبيلة خزاعة في الجاهلية و الاسلام، 107.
- [7]. قبيلة خزاعة في الجاهلية و الاسلام، ص 117.
- [8]. سبل الهدی و الرشاد: 203/5.
- [9]. الاصابه: 164/1.
- [10]. تاریخ یعقوبی، 157/2.
- [11]. تاریخ الطبری: 369/4.
- [12]. معجم قبائل العرب: 339/1.
- [13]. الجمل: 171.
- [14]. وقعة صفین : ص 381.
- [15]. وقعة: 205.
- [16]. وقعة: 233.
- [17]. المحبر: 490.
- [18]. جمهرة انساب العرب، ص 238.
- [19]. بنگرید: یعقوبی : 2 : 157.
- [20]. الجمل مفید: 50.
- [21]. الجمل: 231.
- [22]. وقعة صفین: 247.
- [23]. وقعة صفین: 382.
- [24]. الجمل مفید: 50.
- [25]. رجال طوسی: ص 49.
- [26]. یعقوبی: 2 : 319.
- [27]. اخبار الدولة: 220. در این صفحه در میان اسامی هفتاد نفر از دعوات آنان در بلاد مختلف، نام ده نفر از خزاعه دیده می‌شود.
- [28]. اخبار العباسیة الدولة، ص 274، و بنگرید به المحبر: ص 465 که خزاعیان از میان نقیای عباسیان را می‌تواند در آنجا ملاحظه کرد)
- [29]. یعقوبی: 319/2.
- [30]. اخبار الدولة : ص 275.
- [31]. معجم البلدان: 252/3.
- [32]. نجاشی: 277.
- [33]. رجال، ص 360.
- [34]. کنش الغمه: 245/2، بحار: 122/75.
- [35]. خاتمة الطبع تفسیر ابوالفتوح، ص 616.
- [36]. لسان المیزان، ج 3، ص 404.
- [37]. خاتمة الطبع، ص 616 - 617.
- [38]. ابوالفتوح رازی، گوشه‌هایی از زندگی و برگی‌هایی از تفسیر ابوالفتوح رازی (ص 17 - 18).
- [39]. تاریخ الاسلام ذهبی: سال 485، ص 545.
- [40]. خاتمة الطبع تفسیر پنج جلدی ابوالفتوح چاپ مجدد در: بزرگان ری، بخش اول، ص 64 چاپ کنگره حضرت عبدالعظیم، 1382.
- [41]. بنگرید: بزرگان ری، ص 65 - 66.
- [42]. الفهرست، ص 37، ص 24.
- [43]. القبائل العراقیه - یونس السامرائی، بغداد 1989 - : 207/1.
- [44]. معجم قبائل العرب: 340/1.
- [45]. عامان فی الفرات، عبدالجبار فارس، ص 82.
- [46]. معجم قبائل العرب: 340/1.
- [47]. بنگرید: دونی القطوف فی تاریخ بنی‌معلوف، ص 155، تاریخ بعلبک، میخائیل الوف البعلبکی، ص 86، تاریخ بعلبک؛ حسن عباس نصرالله، ص 224/1.

<http://www.historylib.com>